

شعر و شاعری از دیدگاه سنایی

دکتر مختار کمیلی
دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه
ولی عصر (عج) رفسنجان

چکیده

در این مقاله، اندیشه‌های سنایی درباره شعر و شاعری در چهار مقوله تعریف، خاستگاه، نقد شعر و نیز پیوند و نسبت شعر و شرع بررسی شده است. سنایی در تعریف یا برداشت خود از شعر با عنصر «تخیل» مخالفت می‌ورزد و آن را در برابر «تحقیق» قرار می‌دهد. وی معتقد است که تابعه یا روح‌الامین، شعر را به دل شاعر تلقین می‌کند. تلقین تابعه، شعر را «تخیلی» و الهام روح‌الامین، شعر را «تحقیقی» می‌کند. سنایی در اشعار خود، گاه بین شعر و شرع، تضاد و بیگانگی و گاه همسویی دیده است. وی در آثار خود به نقد شعر و انتقاد از شاعران نیز پرداخته است. عواملی که باعث می‌شود سنایی زبان به انتقاد بگشاید، متعدد است که مهمترین آنها عبارت است از: سرقت ادبی، عوام‌زدگی شاعران و پوستینگی و بی‌مغزی بعضی اشعار.

کلیدواژه‌ها: تخیل در شعر سنایی، خاستگاه شعر نزد سنایی، شرع و شعر در اشعار سنایی، سرقت ادبی و عوام‌زدگی در شعر شاعران کلاسیک.

۱. مقدمه

شعر و شاعری پدیده‌ای است که از دیرینه‌ترین روزگاران تا امروز درباره آن نظریه‌های گوناگون پرداخته شده است. افلاطون و ارسطو، اندیشمندان یونان باستان در نوشتارهای خود، کم و بیش، درباره تعریف، ماده، صورت، سود و زیان شعر و شاعری گفتارهایی دارند که پاره‌ای از آنها تا امروز اعتبار خود را حفظ کرده است.

در ایران پیش از اسلام نیز نظریه‌هایی در باب شعر و شاعری بوده است. «مورخان و ادیبان معتبری نظیر مسعودی و... از کتابی به نام آیین‌نامه یاد کرده‌اند که در نوع خود، دایره‌المعارفی از فنون و علوم در عصر ساسانی بوده است. بخشی از این کتاب به دانستنیهای ادبی و شیوه‌نامه‌نگاری و به تعبیر کهنتر به دبیری اختصاص داشته است. از سوی دیگر حتی احتمال ترجمه‌ای از کتاب فن شعر ارسطو نیز به فارسی میانه مطرح است. اگر این موضوع قطعیت داشته باشد می‌تواند گویای نگرشهای عمیقتر و شاملتری نسبت به نقد ادبی باشد (صمصام، ۱۳۸۸: ۵۵).

در ایران اسلامی نیز از همان سده‌های نخست - که جزئی از جهان اسلام بوده است - کمابیش درباره شعر و نقد ادبی نظریه‌هایی ابراز شده است. ایرانیان عربی‌نویسی چون ابوهلال عسکری و ابن طباطبا و عبدالقاهر جرجانی و... در آثار خود در زمینه ادب و نقد ادبی گفتارهایی دارند که بعداً اندک و بسیار در آثار شاعران و نویسندگان فارسی‌نویس بازتاب یافته است (ر.ک. محبتی، ۱۳۹۰: ۳۲۵ تا ۴۳۶).

به طور کلی می‌توان گفت وجه مشترک بسیاری از شاعران و نویسندگان ایرانی این است که کمتر به تحلیل چستی شعر پرداخته‌اند و «جنبه‌های فلسفی و منطقی موضوع کمتر مورد بحث و توجه آنها قرار دارد و نظر آنها بیشتر از جهت اوصاف لفظی و معنوی آن است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۲۱۳).

رودکی، شهید بلخی، دقیقی، میسری، عنصری و... در زمره شاعرانی هستند که در لابه‌لای اشعار خود، کمابیش در زمینه مسائل شعر و نقد ادبی گفتارهایی دارند که نقل آنها حتی به اختصار، مجال و وسیع می‌طلبد و در این مقاله، ممکن نیست.

مهدی محبتی در کتاب *از معنا تا صورت* به تفصیل گفتارها و نظریه‌های انتقادی این شاعران را بررسی کرده است (ر.ک. محبتی، ۱۳۹۰: ۴۷۶ تا ۶۵۵). در اینجا تنها برای نمونه به بررسی کوتاه نظریه‌های شعری دو سه شاعر قبل از سنایی، بسنده می‌شود.

فرخی سیستانی از نخستین شاعرانی است که به وصف شعر پرداخته است. نظامی عروضی دربارهٔ چکامهٔ «با کاروان حله»، که از چکامه‌های زیبای شاعر سیستان است، می‌نویسد: «الحق نیکو قصیده‌ای است و درو وصف شعر کرده در غایت نیکویی» (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

فرخی در ابیات نخست این چکامهٔ آوازه‌مند، شعرش را در لطافت به ابریشمی مانند می‌کند که دل و جان، آن را می‌بافد و در آن زیورهای ادبی گوناگون جلوه‌گری دارد. وی فایدهٔ این قصیده را رساندن شاعر به نام و نان می‌داند.

محبتی در مورد شعر خوب از دید فرخی سیستانی می‌نویسد:

فرخی در تعریف شعر متکی بر ذوق خداداد خود است و به همین دلیل شعر خوب را شعری می‌داند که سنگین و چندان رنگین نباشد که طبع را ملول کند و برماند. در نگاه او شعر مطبوع ذاتاً بر شعر مصنوع برتری دارد (محبتی، ۱۳۹۰: ۵۱۶). به نظر فرخی نشانهٔ دائمی شعر ناب تازه بودن آن است ... شعر ناب نمی‌تواند تازه نباشد؛ چون چنین شعری زادهٔ طبیعی طبع شاعر ساحر است و پیش از او زاده شده است. آبداری، طراوت، تازگی و در یک کلام نو بودن بنیاد هر شعر نیک و ماندگاری است (همان، ۵۱۸).

ناصرخسرو نیز دربارهٔ شعر و فایدهٔ آن، ابیات شایان توجهی دارد. نقد ناصرخسرو، بیشتر به شاعران و صفات و هدف آنها از شاعری معطوف است. وی درونمایهٔ شعر را حکمت می‌خواهد و ستایش خاندان پیامبر، (ص)، و خلیفهٔ فاطمی و از این رو، «غزل را چون حاصل هیجانانگیزی و مورث لهُو و هزل می‌داند، محکوم و منفور می‌شمرد و گزافه و عبث می‌داند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۲۱۲).

وی در نقدهای خود به شاعران درباری صله‌جو می‌تازد و آنها را شعرفروش می‌خواند. مسعود سعد سلمان نیز دربارهٔ اوصاف شعر، سخن گفته است:

در نظر مسعود سعد شعر خوب آن است که در آن نه لفظ، مُعار باشد و نه معنی... بلکه همه حاصل ابداع و انشاء فکر و نتیجهٔ اصلاح و تنقیح عقل باشد و کسانی را که «جز آموخته سخن نیارند گفت و در واقع الفاظ و معانی دیگران را آموخته‌اند به طوطی تشبیه می‌کند و شاعران بینوا می‌خواند (همان، ۲۱۳).

مسعود سعد در زمرهٔ نخستین شاعرانی است که به کارکرد روانی شعر اشاره دارند. شاید در هیچ دیوان دیگری بدین‌گونه و دلنشین این موضوع را نتوان یافت که سرایش

و آفرینش شعر تنها انگیزه امتداد حیات در وجود من [= مسعود سعد] است به گونه‌ای که اگر همین پیوند و ترکیب واژه‌ها نبود هیچ امید و انگیزه‌ای مرا به زندگی نمی‌بست و توان تحمل دردها و حبسها و بی‌مهریها و خیانتها را به من نمی‌بخشید (محبتی، ۱۳۹۰: ۶۰۲).

سنایی، شاعری که فضای شعر فارسی را دگرگون کرد و بر شاعران پس از خود، تأثیر شگرفی گذاشت، نیز در آثار خود، در زمینه شعر و شاعری اندیشه‌هایی دارد و گاه به نقد و هجو شاعران به طور کلی و یا شاعری خاص پرداخته است. چون سنایی در شمار نخستین شاعرانی است که زهد و تصوف را وارد ساحت شعر فارسی کرده است برای درک تعریف و برداشت عرفانی و زاهدانه شعر، آگاهی از دیدگاه وی نسبت به مقوله شعر و نقد آن بایسته و ضرور می‌نماید؛ افزون بر این برای درک تاریخ و سیر اندیشه‌های شعری در ادب فارسی، واکاوی اندیشه‌های شعری سنایی، ضرورت دارد؛ این بایستگی، نگارنده را بر آن داشت تا در این جستار، بدین موضوع در سه بخش تعریف شعر، شرح و شعر و نقد و هجو شاعران بپردازد.

پیشینه پژوهش

موضوع این نوشتار، پیش از این در کتابها و مقالاتی مورد بحث واقع شده است. مهمترین و مبسوطترین کتابی که نگارنده در باب بوطیقای شعر فارسی از دیدگاه شاعران فارسی و از جمله سنایی دیده است، کتاب از معنا تا صورت نوشته مهدی محبتی است.

وی در این کتاب مفصلاً نظریه‌های شعر و انتقادی پرآوازه‌ترین نویسندگان و شاعران تازی و پارسی‌نویس را بررسی کرده است که در این جستار به مناسبت، مطالبی از آن نقل می‌شود. وی در مقاله «جایگاه شعر و شاعری در هستی از دیدگاه حکیم غزنوی» (محبتی، ۱۳۸۷: ۳۳۱ تا ۳۴۶)، جایگاه شاعران را در سلسله‌مراتب هستی از دیدگاه سنایی نشان داده است. کتاب شعر و شرح (بحثی درباره فلسفه شعر از نظر عطار)، که مجموع دو مقاله است که قبلاً در مجله معارف چاپ شده بوده است (ر.ک. پورجوادی، ۱۳۷۴)، مطالبی درباره شعر و شاعری در آثار سنایی دارد که در این مقاله، پاره‌ای از آنها به مناسبت نقل شده است.

مقاله «بررسی دیدگاه‌های زبانی و ادبی سنایی (نبی‌لو، ۱۳۸۷: ۱۵۵ تا ۱۷۷)» دیدگاه سنایی را در چهارچوب نظریهٔ یاکوبسن بررسی کرده است و ارتباط چندانی با موضوع مقالهٔ پیش رو ندارد. در مقالهٔ «بررسی و مقایسه دیدگاه‌های سنایی و نظامی» (نبی‌لو، ۱۳۸۶: ۴۳ تا ۷۶) به مقایسهٔ اندیشه‌های سنایی با نظامی در سه محور پیام، گوینده و مخاطب پرداخته شده است. مطالب آن مقاله نیز با یافته‌های این جستار همپوشانی ندارد.

۲. تعریف شعر

می‌دانیم که از شعر به عنوان عامترین و شایعترین موضوع ادبی، تعاریفات فراوانی در ادب کلاسیک ارائه شده است... تعاریفات قدما در دو قسم اصلی و عمده جای می‌گیرد: ۱- تعاریفاتی که بیشتر صبغهٔ فلسفی-منطقی بر آنها چیرگی دارد و غالباً زادهٔ ذهن حکماست. ۲- تعاریفاتی که بیشتر صبغهٔ صوری و ذوقی دارد و غالباً زادهٔ ذهن ادبا و شعراست... خواجه نصیر طوسی، مظهر نگاه حکمی و شمس قیس رازی، مظهر نگاه ادبی است... شعر از دیدگاه شمس قیس سخنی است مرتب معنوی موزون متکرر متساوی حرف آخرین آن به یکدیگر مانده.

خواجه نصیر می‌نویسد: اطلاق شعر در عرف قدما به معنی دیگر بوده است و در عرف متأخران بر معنی دیگر است و محققات متأخران شعر را حدی گفته‌اند جامع هر دو معنی به وجه اتم و آن این است که گویند شعر کلامی است مخیل مؤلف از اقوالی موزون متساوی، مقفی (مجتبی، ۱۳۹۰: ۹۰ و ۹۱)؛ بدین ترتیب می‌توان گفت مؤلفه‌های شعر عبارت است از: وزن، قافیه و تخییل. حال ببینیم دیدگاه حکیم غزنوی دربارهٔ این مؤلفه‌ها چیست.

۱-۲ وزن و قافیه. یکی از عوامل شعر، وزن است. سنایی نیز وزن را از عوامل شعر می‌داند. وی هیچ‌گاه در آثارش از قید «وزن» شکوه سر نداده است؛ چنانکه پس از وی، مولوی از زنجیر وزن نالیده و گفته است: مفتعلن مفعلن کشت مرا. علاوه بر شعر، آهنگ در نوشته‌های منثور حکیم غزنه نیز به گوش می‌آید که نشاندهندهٔ علاقهٔ وی به وزن است. سنایی از اصطلاحات عروضی چون عروض، علل، سالم، منزحف، مفاع و فعول (ر.ک. سنایی، ۱۳۷۴: ۶۴۸)، یاد و افتخار می‌کند که اصطلاحات عروضی را می‌داند

اما دریغ می‌خورد که هنر وی از جنبه معنایی در مدح دونان در طلب نقره و مال چون باد به بیهودگی و بسرعت گذشته است:

وتداز دایره و دایره دانم ز وتسد سبب از فاصله و فاصله دانم ز سبب
لیک در مدح چنین خاک سرشتان از حرص عَمَرْنَا مِنْ قَبْلِ الْفَضَّةِ كَالرَّيْحِ ذَهَبِ
(سنایی، بی تا: ۷۰)

وی در نقد شعر شاعران معاصرش، انگشت انتقاد بر لغزشهای عروضی آنها می‌نهد و می‌گوید:

کرده انجام بیت را آغاز هزج از منسرح نداند باز
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۴۹)

سنایی در انتقاد از رقیبان خود، تلویحاً به بیت‌های ناموزون آنها اشارتی دارد: گاهم چو روی مائده خوان بغارتند گاهم چو وزن بیهده خویش بشکنند شفیعی کدکنی در معنی مصراع دوم می‌نویسد: گاهی مرا بمانند وزن (= سنگینی، اعتبار، ارزش) بیهوده خویش می‌شکنند ... شاید هم اشارتی دارد به مخدوش بودن وزن شعر آن مدعیانی که درین شعر، حکیم سنایی ایشان را مورد حمله قرار داده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۱۶).

سنایی، قافیه را نیز از عناصر شعر می‌شمارد و در نقد شاعران رقیب خود بر بیسوادی آنها در دانش قافیه انگشت می‌نهد:

فتنه را نام عافیت کرده دال با ذال قافیت کرده
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۳)

وی در دیوان (بی تا: ۶۲) و در حدیقه (۱۳۷۴: ۵۹۲) به ترتیب از دو اصطلاح مربوط به دانش قافیه، «حرف روی» و «ایطاء»، یاد کرده است.

بنابراین می‌توان گفت از دیدگاه حکیم غزنه، شعر باید دارای دو عنصر قافیه و وزن باشد و شاعر باید این دو را بدرستی به کار برد.

۲-۲ تخییل. یکی از عناصر مهم شعر، تخییل است. شفیعی کدکنی در شرح و توضیح این واژه می‌نویسد:

چیزی یا حالتی را از آنچه هست، برتر یا فروتر نشان دادن به وسیله کلام مخیل و کلام مخیل کلامی است که «اقتضاء انفعالی کند در نفس به بسط یا قبض یا غیر آن، بی‌ارادت و رویت، خواه آن کلام مقتضی تصدیقی باشد و خواه نباشد... و نفوس

اکثر مردم تخییل [در اصل تخیل] را مطبعت از تصدیق باشد (اساس الاقتباس) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۱۸).

وی در کتاب *صور خیال* توضیح بیشتری درباره این عنصر مهم شعری دارد: در همه کتابهای منطق دوره اسلامی، شعر را "کلام مخیل" و بنیاد شعر را "تخییل" دانسته اند [...] ابن سینا... می گوید: ان الشعر هو کلام مخیل مؤلف من اقوال موزونه متساویه و عند العرب مقفاه... و لا ينظر المنطقی فی شیء من ذلك إلیا فی کونه کلاماً مخیلاً... و إنما ينظر المنطقی فی الشعر من حیث هو مخیل (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۳۰).

واژه تخییل دست کم، نه بار^(۱) در آثار سنایی به کار رفته است و غالباً بار معنایی منفی دارد. حکیم غزنه در یکی از مکاتیب خود در شکوه از دوران کهنسالی از ضعف قوه تخییل نالیده است؛ در این مکتوب، تخییل، درست به همان معنی مورد نظر فلاسفه است: «با آنکه سنین عمر از ستین گذشته و به حد سبعین مشرف گشته نه مخیله را قوت تخییل مانده و نه مفکره را تحمل تأمل» (سنایی، ۱۳۶۲: ۱۲۲).

واژه «تخییل» در مقدمه‌ای که حکیم برای حدیقه نوشته، نیز آمده است. در این مقدمه سنایی، مطلق شعر را به خرمنی، مانند کرده است که کاه و دانه در آن به هم آمیخته‌اند. کاه این خرمن، تخییل و دانه آن، تحقیق است؛ تخییل از آن «الشعراء يتبعهم الغاؤون» و تحقیق از آن «ألا الذين آمنوا» است: «پس خرمن تخییل و تحقیق مطالعت کرد و کاه^(۲) الشعراء يتبعهم الغاؤون از مغز و دانه إلیا الذين آمنوا و عملوا الصالحات، جدا کرد» (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵).

بنابراین از دیدگاه سنایی، تخییل متضاد تحقیق است. زوج واژه تخییل - تحقیق در بحث شعر و شاعری از دیدگاه سنایی، محوریت‌ترین واژه‌هاست و بر بنیاد آن، می‌توان اندیشه‌های شعر و شاعری حکیم را تحلیل کرد. مخالفت سنایی با فلاسفه یونان را می‌توان بر بنیاد همین زوج واژه، چنین تحلیل کرد که آنها از تحقیق یا شراب حکمت شرعی بی‌بهره‌اند و به جای آن، به تخییل یا تصورات و هوسهای خود متوسل می‌شوند: شراب حکمت شرعی خورید اندر حریم دین که محرومند از این عشرت هوس‌گویان یونانی سنایی در ابیات زیر، پس از تاختن به «صورت تخییل هر بی‌دین»، بی‌درنگ، به اعتقاد اهل یونان و فلسفه می‌تازد و عقل را نبی خواه و نبی خوان می‌خواهد:

بگذرد از نفس طبیعی تا نباید جانان را
 صورت تخیل هر بی دین به برهان داشتن
 تا کی از کاهل نمازی ای حکیم رخنه جوی
 همچو دو نان اعتقاد اهل یونان داشتن
 صدق بویگری و حذق حیدری کردن رها
 پس دل اندر زمره هومان و هامان داشتن
 عقل نبود فلسفه خواندن ز بهر کاهلی
 عقل چبود جان نبی خواه و نبی خوان داشتن
 (سنایی، بی تا: ۶۰)

در قاموس سنایی، تخیل شعر و شاعری، نقطه مقابل «تأویل و نطق انبیا» است. وی در بیت زیر، که به صراحت از تخیلات شعر و شاعری یاد می‌کند، تخیلات شاعرانه را غمز و تأویلات نطق انبیا را رمز می‌داند؛ تقابل رمز و غمز از موتیفهای شعر حکیم غزنه است:

رمز بی غمز است تأویلات نطق انبیا غمز بی مغز است تخیلات شعر و شاعری
 (همان، ۶۵۸)

وی در بیتی دیگر، باز تخیل را مقابل قال الله و قال الرسول (شرع) قرار می‌دهد و از این شکوه می‌کند که عده‌ای در اثبات درستی سخن خداوند و پیامبر (ص) به تخیل و فلسفه‌بافیهای این و آن پناه می‌برند و آنها را قبله خود می‌سازند.

تا کی اندر صدق قال الله یا قال الرسول قبله تخیل فلان یا قیل بهمان داشتن
 (همان، ۴۶۵)

باری، تلقین شیطانی و تخیل، چنان در قاموس سنایی منفور است که آنها را به بدعت‌گذاران و زندیقان نسبت می‌دهد. وی تخیل را در ردیف واژه‌هایی چون حیل و شغب می‌نهد که آدمی را به حکمت و ادب نمی‌رسانند:

بدعت و شرک پر بر آورده زندقه جمله سر بر آورده
 این به تلقین هرزه‌ای در بند آن به تخیل بیهده خرسند
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۱۸۷)

کی رساند به حکمت [و] ادب ظنّ تخیل و حیل و شغب
 (همان، ۴۰۴)

در حدیقه مصحح مریم حسینی (۱۳۸۲: ۵۳) به جای واژه «هرزه»، لفظ «تابعه» ضبط شده که با واژه «تخیل» تناسب بیشتری دارد.

برای دیدن کاربردهای دیگر واژه تخییل در آثار سنایی بنگرید به دیوان سنایی (بی تا: ۳۹ و ۱۰۵) و حدیقه (۱۳۷۴:۶۷۲).

چکیده سخن، اینکه از کاربرد این واژه در آثار سنایی می توان استنباط کرد که حکیم غزنوی «تخییل» را به طور اعم و تخییلات شعر و شاعری را به طور اخص بر نمی تابد و بنابراین آن را در تعریف صوفیانه شعر، وارد نمی سازد.

۳-۲ باد رنگین بودن شعر. سنایی در بیتی، شعر را چنین تعریف می کند: «شعر باد رنگین» است: این تعریف گرچه شاعرانه و غیرجدی می نماید، عاری از حقیقتی نیست و با برداشت و تعریف سنایی از نوعی شعر یعنی شعر غیرذوقی و غیردینی، همسویی دارد. حکیم غزنه در چامه ای بلند و انتقادی در نكوهش شعر و شاعری می گوید:

شاعران را از شمار راویان مشمار که هست

جای عیسی آسمان و جای طوطی شاخسار

باد رنگین است شعر و خاک رنگین است زر

توز عشق این و آن چون آب و آتش بی قرار

(سنایی، بی تا: ۱۹۲)

در این ابیات، شاعران به طوطیان مقلدی مانند شده اند که جای آنها شاخسار است؛ در مقابل شاعران طوطی صفت، راویانند که عیسی وار در آسمانند. طوطی بودن شاعران به تخییلی و غیر تحقیقی بودن اشعار آنها اشارتی دارد.

در تعریف «شعر باد رنگین است»، باد جنس و رنگین بودن آن، فصل تعریف است. شعر بسان گونه های دیگر سخن، باد، یعنی هواست؛ چنانکه ناصر خسرو می گوید: «اصل سخنها دم است سوی خردمند»؛ افزون بر این، معنی ضمنی کبر و غرور، که پاره ای از شاعران بدان متصف هستند، از واژه باد می تراود. از باد فقه و باد فقر نیز چنین معنایی بر می آید:

ز باد فقه و باد فقر دین را هیچ نگشاید

میان در بند کاری را که این رنگ است و آن آوا

(همان، ۵۴)

رنگینی باد، ظاهراً بر فریبندگی و زیبایی ظاهری دلالت دارد. واژه رنگین در حدیقه بارها درین معنی به کار رفته است؛ مثلاً:

هست پاک و حلال و ننگین روی نه حرام و پلید و رنگین روی

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۰۶)

هست چون مار گرزه دولت دهر / نرم و رنگین و از درون پر زهر
(همان، ۴۳۱)

بر کسی کش نه دین و نه آیین است / روی نیکو کدوی رنگین است
(همان، ۳۵۵)

بنابراین از دیدگاه شاعرانه سنایی، شعر (نوعی شعر) باد رنگین است؛ یعنی سخنی آراسته و فریبا و تقلیدی و تخیلی. خاک رنگین بودن زر هم نظر به فریبایی و زیبایی صوری آن دارد. شفیعی کدکنی درباره «باد رنگین» در بیت یاد شده (باد رنگین است شعر و ...) می‌نویسد:

نوعی حسامیزی در بیان است و صدا و سخن را (چیزی را که از مقوله رنگ نیست) به صورت رنگی دیدن. البته در زبان عرب، باد سرخ و زرد وجود دارد به اعتبار نوع خاکی که به همراه دارد... ولی در اینجا به امواج صوتی و حروف (= کنایه از شعر)، جنبه رنگی می‌دهد و می‌خواهد همچون باد، که امری بی‌اعتبار و در هواست، سخنان شاعران نیز در هواست و به مناسبت تلون آنها، آن را باد می‌خواند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۵۷).

۳. منشأ و خاستگاه شعر

یکی از مباحث مربوط به شعر، مبحث «منشأ و خاستگاه شعر» است. پاره‌ای از صاحب‌نظران، خاستگاه شعر را ذهن و طبع شاعر و عده‌ای منشأ شعر را نیروهای بیرون از وجود شاعر دانسته‌اند. از قدمای ما، انوری، خاستگاه انواعی از شعر را نیروهای نفسانی می‌پندارد:

[انوری] سعی دارد به شیوه حکما، منبع و ماده مدح و هجو و غزل را بیان کند و این منبع نفسانی را در حرص و غضب و شهوت نشان می‌دهد و این طرز تحقیق در ماهیت و اغراض شعر هم جالب است و هم تازه، می‌گوید:

دی مرا عاشقگی گفت غزل می‌گویی
گفتم از مدح و هجا دست بیفشاندم هم
گفت چون، گفتم آن حالت گمراهی بود
حالت رفته دگر باز نیاید زعدم

غزل و مدح و هجا هر سه از آن می‌گفتم

که مرا حرص و غضب بود و بدان شهوت ضم

(زرین کوب، ۱۳۷۳: ۲۱۲)

در آثار سنایی، بسته به تحقیقی و تخیلی بودن شعر، می‌توان خاستگاههای زیر را یافت:

۱-۳ تابعه. تازیان می‌پنداشتند که شعر را شیاطین که «تابعه» در زمره آنهاست به شاعر تلقین می‌کند. اصل و ریشه این پندار از اینجا بود که می‌گفتند چون شاعران بدون تعلم، توانایی نظم سخن دارند، باید نیرویی بیرون از وجود آنها، این قدرت را بدو ارزانی دارد که شیطان و تابعه است. ابوالفتوح رازی می‌نویسد: «سبب استمرار این شبهت (که تابعه شعر را تلقین می‌کند) از آنجاست که ایشان را شعر گفته می‌شود بی‌رنج و اندیشه بسیار؛ آنچه دیگران مثل آن نتوانند گفتن به رنج و تکلیف، ایشان می‌پندارند که آن شیطان تلقین می‌کند... و ایشان نیز شیاطین را تابعه شعرا می‌خوانند و اعتقاد کرده‌اند که تلقین شعر، شیاطین می‌کنند ایشان را و هر کس را که شیطان او در این باب قویتر باشد، شعر او بهتر باشد؛ از اینجا گفت شاعر ایشان، شعر:

آئی و کلّ شاعر من البشر شیطانہ اثنی و شیطانی ذکر

(ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ج ۱۴: ۳۶۶)

سنایی در نکوهش دشمنانش می‌گوید که شعر آنها را تابعه تلقین کرده است:

ای به ترک دین بگفته از سر ترکی و خشم دل بسان چشم ترکان کرده از گند آوری
همچنین ترکی همی کن تا به هر دم تابعه^(۳) گوید اندر مغز تاریک تو کای کافر، فری

(سنایی، بی تا: ۶۶۰)

حکیم غزنه در بیتی، نظم پاره‌ای از شعرا را «رقیة دیو خسیس» و نکته خود را «زاده

روح الامین» خوانده است. به نظر می‌رسد، دیو خسیس، همان، تابعه باشد:

نظم همه رقیة دیو خسیس نکته او زاده روح الامین

(همان، ۵۴۶)

۲-۳ روح الامین. در مقابل «تابعه»، که نظم را به شعرای جاهلی و دشمنان جاهل و بی‌دین سنایی القا می‌کند، روح الامین، نکته و رمز را به شاعران دینی و وارسته الهام

می‌بخشد. شفیعی کدکنی در شرح روح‌الامین در بیتی که گذشت (نظم همه...)، می‌نویسد:

روح‌الامین: جبرئیل، تعبیر قرآنی است: نزول به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين. معنی تمام بیت، این است که جبرئیل همان چیزی را که در آستین مریم دمید و عیسی به وجود آمد (که همان روح‌الاهی است) همان روح‌الاهی را به سنایی نیز دمیده است. سخن خویش را به عیسی تشبیه کرده که مُرده را زنده می‌کرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۲۲).

سنایی در بیتی دیگر، بدین مطلب صراحت دارد که روح قدسی، جان در عقد گوهر وی می‌دمد که همان شعر اوست:

چون کنم عقد گوهر از کانی روح قدسی درو دمد جانی
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۴)

در روایات آمده که روح قدسی، مؤید شعرای دینی و همراه آنان است: قالت عائشه سمعت رسول الله (ص) يقول لحسان ان روح القدس لا يزال يؤيدک ما نا فحت عن الله و رسول (رشیدالدین میبیدی، ۱۳۷۶، ج ۷: ۱۷۰).

و رسول، علیه‌السلام، حسان ثابت را گفت چون روز غدیر آن بیتها خوانند... لازالت مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک... و در خبر است که چون دعبیل علی خزاعی، این قصیده برخواند... چون به ذکر صاحب الزمان (ع) رسید، گفت: نفث بها روح القدس علی لسانک (ابوالفتوح رازی، ۱۳۸۹، ج ۱۴: ۳۷۰).

بنابراین می‌توان گفت سنایی یکی از خاستگاه‌های شعر، شعر دینی را روح القدس می‌داند.

۳-۳ روان و جان. یکی از خاستگاه‌های شعر از دیدگاه سنایی، روان و جان است:

شرع و شعر از روان و جان خیزد عشر و خمس از ضیاع و کان خیزد
از تن و طبع شرع و شعر نژاد توده شوره عشر و خمس نداد
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۴)

روان و جان می‌تواند همان عقل یا عقل کلی باشد که به جبرئیل و روح‌الامین هم اطلاق شده است. پورجوادی می‌نویسد که استفاده از لفظ روح یا جان به جای عقل یا عقل کلی در فرهنگ اسلامی به عطار اختصاص ندارد بلکه عموم صوفیه چنین کرده‌اند (ر.ک. پورجوادی، ۱۳۷۴: ۷۱)؛ بنابراین می‌توان گفت که در ابیات مورد بحث ما، روان و

جان همان روح الامین یا روح القدس است. نکته قابل تأمل در این اشعار این است که سنایی جوهر شعر و شرع را یکسان دیده و آن را در مقابل تن و طبع قرار داده است.

۳-۴ عطار و زحل. سنایی در ابیاتی، دزد و مشعبد و شاعر و کاهن را در فطنت و حیل گری یکسان می‌بیند و می‌گوید که دها و حیل آنها، عطای عطار و زحل است. عطار در باورهای علم احکام نجوم، ستاره شعرا و زحل ستاره منحوس بوده است:

زمن قلاب و کاهن و ساحر رای دزد و مشعبد و شاعر
این همه فطنت و دهاء و حیل از عطاء عطار است و زحل

(سنایی، ۱۳۷۴: ۳۰۳)

با توجه به اصل محوری «تحقیق - تخیل» می‌توان بر این بود که از دیدگاه سنایی، تابعه، عطار، دیو خسیس، شعر تخیل و غیر ایمانی را به شاعر القا می‌کنند و روح الامین و جان، شعر تحقیق را بدو الهام می‌بخشند.

۴. شرع و شعر

به طور کلی در قرآن و احادیث درباره شعر و شاعری دو گونه آیه و حدیث دیده می‌شود که این دوگونگی در شعر شاعران فارسی و از جمله در حدیقه و دیوان سنایی، بازتاب یافته است.

در قرآن مجید سوره‌ای به نام «الشعرا» نامگذاری شده و واژه «شاعر» چهار بار و الفاظ «شعر» و «شعرا» هر کدام یک بار بسامد دارد. آیه‌هایی که این الفاظ را دارند به جز آیه سوره «الشعراء» همگی مکی، و در پاسخ کسانی نازل شده است که پیامبر را به شعر و شاعری متهم می‌کردند. درونمایه آیات مکی دفع اتهام شاعری از پیامبر (ص) است. این گونه آیات باعث آمده است که پاره‌ای از صاحب‌نظران، شعر را مقوله‌ای شرعی ندانند. «بسیاری از متدینان از صدر اسلام معتقد بودند که هنر شاعری، یک هنر دینی و اسلامی نیست» (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۵۰). محبتی می‌نویسد: ذهنیت غالب طبقات برجسته سنت‌مدار و شریعت‌پناه همین بود که شعر نه از دیدگاه قرآن چندان امری مقبول و پسندیده است و نه در سنت پیامبر (ص) و صحابه بزرگ او چندان تأیید یافته است (محبتی، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

در مقابل این گروه، عده‌ای دیگر به استناد به رفتار پیامبر با حسان ثابت و احادیثی که

در بزرگداشت شعر از پیامبر (ص) نقل شده است به مشروعیت شعر حکم می دادند.

بجز این دو گروه، گروه سومی هستند که «قائل به تفصیل گشته و با تمسک به آیاتی ... برخی شعرها را پسندیده و پاره‌ای را ناپسند می‌شمارند (همان). اکنون ببینیم در آثار حکیم غزنوی، این دیدگاهها چگونه بازتاب یافته است. در آثار سنایی به طور کلی دو دیدگاه بروشنی مطرح شده است: یکی بیگانگی شعر و شرع و دیگری همخانگی و موافقت این دو.

۱-۴ بیگانگی شعر و شرع. سنایی در حدیقه می‌گوید:

پیش شرعش ز شعر جستن به بیت را همچو بت شکستن به
 شرع از اشعار سخت بیگانه است گر چه با او کنون هم از خانه است
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۶)

مدرس رضوی در توضیح بیت اخیر می‌نویسد: شاید نظر حکیم در این بیت به آیه: و الشعراء يتبعهم الغاؤون باشد؛ می‌فرماید گرچه شرع با شعر اکنون از یک خانه و هر دو مرکب از سه حرف شین و راء و عین اند ولیکن سخت از هم دورند و مناسبتی بین آنها نیست (مدرس رضوی، بی‌تا: ۲۳۲).

سنایی در ابیات زیر نیز بین شرع و شعر مбайنت می‌بیند:

ای سنایی چو شرع دادت بار دست ازین شاعری و شعر بدار
 شرع دیدی ز شعر دل بگسل که گایی نگارد اندر دل
 شعر بر حسب طبع و جان^(۴) سره ای است چون به سنت رسید مسخره‌ای است
 سخن شاعران همه غمز است نکته انبیا همه رمز است
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۷۴۳)

بیت اخیر گویی دلیل فروگذاری شعر و شاعری از دیدگاه سنایی را توضیح می‌دهد. دلیل سنایی برای فرو گذاشتن شعر این است که گفتار شاعران همه غمز است اما نکات پیامبران همه رمز. این دلیل سنایی را می‌توان برآمده از اصل تحقیق-تخیل دانست. چه، سنایی در بیتی، تخیلات شعر و شاعری را غمز بی‌مغز و تأویلات نطق انبیا را رمز می‌داند؛ به عبارت دیگر به جای غمز در بیت اخیر می‌توان «تخیلات شعر و شاعری» را نهاد و نتیجه گرفت که سخن شاعران همه تخیل است که سنایی آن را به کاه تشبیه

می‌کند و از این رو در برابر رمز و دانه از آن باید دست کشید. محبتی می‌نویسد: «... غمز اساسش بر تخییل است و ...، تأویل ویژگی رمز وحی است و تخییل صفت غمز شعر» (محبتی، ۱۳۹۰: ۶۲۸).

سنایی در ابیات زیر دلیل بیگانگی شعر را از شرع در کذب و هرزگی شعر و صدق شرع می‌داند:

ای شعار تو شعر آمده شرع	چکنی صبح کاذب اشعار
روی بنموده صبح صادق شرع	خاک زن بر جمال شعر و شعار
ای سنایی زجسم و جان بگسل	هر چه آن غیر اوست زان بگسل
	(سنایی، بی تا: ۲۰۳)
صنعت شعر و شاعری بگذار	دست از گفت و گوی هرزه بدار
عقل از اشعار عار دار عار	عقل را با دروغ و هرزه چکار
	(سنایی، ۱۳۸۹: ب: ۱۶۵)

صبح کاذب اشعار را می‌توان همان تخییلات شعر و شاعری توجیه کرد؛ چه سنایی در بیتی تخییل را مقابل صدق قال الله و قال الرسول قرار می‌دهد.

۴۵ محبتی در تمایز شرع با شعر می‌نویسد: مهمترین تمایز شرع با شعر در تفاوت اتصالشان به حق و حقیقت است. شرع به ذات خود در عین وصال و یگانگی با حق است حال اینکه شعر در پرده‌ای از اوهام و تخییلات کاذب حق را می‌بیند. سنایی از این تمایز در چندین موضوع با عنوان صبح صادق (= شرع) و صبح کاذب (= شعر) یاد می‌کند (محبتی، ۱۳۹۰: ۶۲۸).

دلیل دیگری که سنایی برای تباین شعر و شرع می‌آورد به فایده اخلاقی این دو برای شاعر مربوط است. نتیجه شعر، غرور و استکبار و فایده شرع، فروتنی است: شاعری بگذار و گرد شرع گرد از بهر آنک شرعت آرد در تواضع شعر در مستکبری

۴-۲ یگانگی و توافق شعر و شرع. حکیم غزنوی در آثار خود، ابیاتی دال بر دمسازی شرع و شعر دارد که بسامد آنها در مقایسه با ابیات دال بر تضاد و مخالفت شرع و شعر کمتر است؛ وی در تبیین موافقت شرع و شعر به احادیث پیامبر استناد می‌کند؛ مثلاً، در این بیت:

از همه شاعران به اصل و به فرع
من حکیمم به قول صاحب شرع
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۲۵)

به حدیث «ان من الشعر لحکمه» و درین مصراع: هست گفتار سنایی عشق را سحر حلال» به حدیث: «ان من البیان لسحرا» یا «ان بعض البیان لسحر» (بخاری، ۱۴۲۵: ۱۱۹۶) اشاره دارد.

حکیم غزنه در توافق شعر و شرع به عنایت پیامبر به حسان ثابت نیز توجه داشته است. وی در مجلس وعظ سیف الحق می‌گوید:

خلعت و احسان شاعر سنت هم نام تست باد ز احسان تو زین سنت سنایی را سنا (سنایی، بی تا: ۳۹)

ظاهراً سنایی، خود، شعر حسان را خوانده بوده است؛ چه ابیاتی از وی در مدح پیامبر (ص) و خلفا در حدیقه نقل شده است (ر.ک. سنایی، ۱۳۷۴: ۲۲۶).

افزون بر اینها، گفتارهای امام محمد غزالی در مورد عدم حرمت شعر و شاعری، می‌تواند در بیش حکیم غزنوی مؤثر بوده باشد که شعر و شرع با هم بیگانه نیستند. حسینی درباره تأثیرپذیری سنایی از غزالی می‌نویسد: «سنایی علاقه مفراطی به غزالی فقیه نام‌آور عصر خود و آثار و افکار وی داشته است و گمان می‌کنیم که وی حدیقه خویش را در حقیقت احیایی در شعر می‌داند و یا شاید شرعی در شعر» (حسینی، ۱۳۷۶: ۳). زرقانی نیز معتقد است «آثار محمد غزالی قطعاً از اصلترین منابع تغذیه فکری او [سنایی] است (زرقانی، ۱۳۸۱: ۲۵). غزالی می‌نویسد: «... و در جمله روایت شعر و نظم حرام نیست چون در آن سخنی مکروه نباشد. پیامبر گفت ان من الشعر لحکمه (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۲۶۳).

«... [شعر و سرود] حرام نیست که اندر پیش رسول شعر خوانده اند و حسان را فرمود تا کافران را جواب دهد از هجاء ایشان» (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۵) وی سرودن شعر عاشقانه را نیز تحریم نمی‌کند:

... نظم و روایت آن (= نسیب، تشبیب) به سرود یا غیر سرود حرام نیست... هیچ لفظی نیست که نه حمل آن بر معنیها به طریق استعارت ممکن است؛ پس کسی که بر دل او دوستی خدای تعالی غالب است به سیاهی زلف، ظلمت کفر اندیشد و به روشنی رخسار نور ایمان (همان، ۶۰۹).

نکنه قابل توجه در پیوند شرع و شعر در آثار سنایی این است که حکیم هرچه به پایان حدیقه نزدیک می‌آید بویژه آنجا که سخن از خود حقیقه است، بیشتر به شرعی بودن شعر و بخصوص، حدیقه، تأکید می‌ورزد و این بدان دلیل است که در روزگار

حیات سنایی، عده‌ای به حدیقه طعن می‌زدند که شرعی نیست. فرستادن حدیقه به بغداد تا برهان‌الدین غزنوی، فتوای شرعی بودن آن را صادر کند از همین بابت بوده است. حکیم در نامه خود به برهان‌الدین حدیقه را قرآن پارسی می‌خواند و می‌گوید نصّ و اخبار و آثار مشایخ در آن گرد آمده‌اند (ر.ک. سنایی، ۱۳۷۴: ۷۴۵). چکیده بحث اینکه سنایی در ابیاتی حکم به بیگانگی شعر و شرع و در ابیاتی حکم به دمسازی این دو می‌دهد؛ آیا بین این دو حکم تناقض نیست؟ پورجوادی درباره این دو حکم متناقض‌نمای سنایی، توضیحات ممتعی در زیر عنوان: «مسئله سنایی: دو حکم متضاد» آورده است. وی راجع به این ابیات سنایی: ای سنایی چو شرع دادت بار... می‌نویسد که ممکن است گفته شود منظور سنایی از تقابل شرع و شعر، تضاد اشعار غیردینی با شرع است. وی این فرضیه را ردّ می‌کند. پورجوادی این فرضیه را، که «سنایی در اینجا به مرحله اول شاعری خود اشاره کرده است، زمانی که اشعارش مانند اشعار مداحان و هجاگویان و به طور کلی شعرای اهل تقلید بود»، نیز مردود می‌داند؛ بدین دلیل که عطار، که دارای دو مرحله در شاعری نیست نیز در ابیاتی ناخرسندی خود را از شاعری ابراز داشته است. وی در نهایت بدین نتیجه می‌رسد که ناخرسندی سنایی و عطار از شاعری بدین علت است که شعر زاده طبیعت است که از زبان شاعر بیان شده است؛ هرچند از حیث معانی، مضامین دینی داشته باشد در حالی که شریعت، شرع است که از زبان پیامبر، اظهار شده است؛ به عبارتی دیگر «شریعت و شعر حکمت [شعر سنایی و عطار] به اعتبار معانی هر دو از عالم امر یا عالم جان آمده‌اند اما شعر حکمت به اعتبار صورت بیان، یعنی زبان آن به سبب طبیعت پدید آمده اما... شریعت زائیده طبع نیست... بلکه پیامبر آن را به واسطه روح قدسی یعنی جبرئیل بیان می‌کند... و این است راز برتری شریعت از شعر (پورجوادی، ۱۳۷۴: ۱۱۴ و ۱۱۵). اینکه منظور حکیم از شعر در ابیاتی که در آنها حکم به تضاد شرع و شعر شده، اشعار دوران نخست زندگی حکیم غزنوی است که مدیحه‌پرداز بوده است؛ چنانکه پورجوادی هم می‌نویسد، درست نیست؛ زیرا سنایی تا واپسین سالهای زندگی خود، اندک و بسیار، مدیحه می‌ساخته است. د. بروین می‌نویسد:

او [احمد آتش] بر این بود که برخلاف دیدگاه پذیرفته شده، سنایی هرگز شعر ستایشی را کاملاً رها نکرد. در طول زندگی سنایی اختلافی میان آرمانهای مذهبی و

گذران ضرورت زندگی که گویا تنها به کمک اشعار ستایشی میسر می‌شد، وجود داشت (بروین، ۱۳۷۸: ۶۷).

ظاهراً، تناقض ظاهری بین فتاوی‌ای حکیم غزنه را می‌توان بر بنیاد اصل محوری تخییل-تحقیق رفع کرد؛ بدین گونه که مخالفت شاعر غزنه با شعر به شعر تخییلی [=کاه]، شعر "الشعراء يتبعهم الغاؤون مربوط است؛ شعری که ذوقی و ایمانی نیست و در جهان بینی و بوطیقای فلاسفه یونان ریشه دارد، اما شعر تحقیقی و ذوقی و ایمانی [=دانه] در راستای شریعت است و دمساز با آن. حکیم غزنه در بیت زیر بروشنی و صراحت، خطاب به خود می‌گوید که شاعری را بگذارد و گرد شرع گردد. وی برای این حکم دلیل می‌آورد که نظم حسان بدون محمد، یعنی شاعری بدون شرع، نیکونیست؛ به سخنی دیگر، شاعری و حسانی با شریعت و محمد بس زیبا و پسندیده است:

شاعری بگذارد و گرد شرع گرد ایراترا زشت باشد بی محمد نظم حسان داشتن
(سنایی، بی تا: ۴۶۶)

۵. نقد شعر و شاعران

یکی از علوم مربوط به شعر، نقد است. انگیزه‌های شاعران از نقد یکدیگر و شکایت از حرفه شاعری متفاوت است. زرین کوب می‌نویسد:

از شعرای عصر کسانی که از رقبای خود واپس مانده‌اند یا ممدوحان سخی و شعر شناس نیافته‌اند از حرفه شاعری شکایت دارند. انوری که برای هر اندک حاجتی خود را به تقاضا و ابرام محتاج می‌دیده است، شاعری را چیزی شبیه به گدایی فرا می‌نماید... مع ذلک، این گونه شکایتها موقتی و اتفاقی است و جنبه فردی و خصوصی در آنها بیشتر است (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۲۲۳).

انتقاد از حرفه شاعری در ادب فارسی دیرینه است. سنایی در شمار شاعرانی است که در آثار خود، کمابیش به نقد و هجو شاعران پرداخته‌اند. محبتی می‌نویسد: «حجم ابیاتی که سنایی به قدح و دشنام شاعرانی از این گونه پرداخته است بسیار زیاد است به حدی که او را می‌توان در تاریخ شعر فارسی بنیانگذار «مثالب الشعر و الشعراء» دانست (محبتی، ۱۳۹۰: ۶۴۴). در حکمی کلی می‌توان گفت نقدهای سنایی باز بر همان محور تحقیق-تخییل می‌چرخد؛ بدین معنی که وی به اشعاری که ساخته تصورات ذهنی

است و از ذوق ایمانی بی بهره، گرچه کمال فصاحت را داشته باشد، می تازد مانند اشعار بحتری که حکیم درباره آنها چنین داوری می کند:

زان فصاحتها چه سودش بود چون اکنون زحق

احسبوا فیها شنید اندر جهنم بحتری

(سنایی، بی تا: ۶۵۸)

مهمترین عوامل معنایی که باعث می شود سنایی زبان به انتقاد از شاعران بگشاید، عبارت است از:

۱- ۵ سرقت و تقلید. سنایی در چاهه‌ای که به نقد اقشار اجتماعی اختصاص دارد، قشر شاعر را نیز به نقد کشیده است؛ می گوید شاعرانی که فرزند شعر وی هستند، شعر وی را چون خوان یغما غارتیده اند:

فرزند شعر من همه و خصم شعر من گویی نه مردمند هم ریم آهنند
گاهم چو روی مائده خوان بغارتند گاهم چو وزن بیهده خویش بشکنند

(سنایی، بی تا: ۱۶۱)

وی در حدیقه، که بظاهر پیش از تدوینش به وسیله محمد بن علی الرفا، قسمت‌هایی از آن به سرقت رفته بود، ابیاتی ذیل عنوانهای «فی مثالب المدعین» و «فی مثالب المنحولین» دارد که در آنها به بدگویی شاعران می پردازد. ظاهراً منظور سنایی از عنوان اخیر به قرینه عباراتی نظیر فی مثالب المدعین و «در هجو شعراء بد» و...، شاعران منتحل (به صیغه اسم فاعل به معنی: انتحال کننده) است. در لغتنامه، این معانی برای منحول ضبط شده است: شعر و سخن بر بسته به خود که دیگری گفته باشد؛ شعر دیگری که بی تغییر الفاظ و مضمون به نام خود خوانده باشد (دهخدا) که مناسب عبارت حدیقه نیست.

گربگی شاعران که در ابیات متعددی از آثار حکیم آمده است، به همین صفت انتحال شاعران و نیز چاپلوسی آنها ناظر تواند بود؛ چه گربه در آثار سنایی غالباً نماد دزدی و چاپلوسی و لثامت است:

همچو گربه لیثم و خواری دوست خورده سیلی ز بهره پاره پوست
در ربودن به سان گربه شوخ خانه چون موش ساخته زکلوخ

(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۳)

گرچه هم روی شوی و هم دزد است لاجرم زان سرای بی مزد است
(همان، ۳۸۱)

حکیم غزنوی در سنجش خود با دیگر شاعران، آنها را گربه‌نگار خوانده که دالّ بر این است که آنها به دزدی و تقلید شعر می‌پردازند. در مقابل، وی خود را شیرآفرین می‌خواند. صفت آفرینندگی ناظر به تازگی و جانداری و تحقیقی بودن شعر و صفت نگار حاکی از بیجانگی و تقلیدی و به تعبیر شاعر تخیلی بودن شعر مخالفان سنایی است:

ژاژ او مرده نظم من جاندار نیست شیر آفرین چو گربه‌نگار
گرچه به لاف و به تکلف چنو نظم سرایند گه آن و گه این
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۷)

این همه حقّا که سوی زیرکان گربه نگارند نه شیرآفرین
(سنایی، بی‌تا: ۵۴۷)

سنایی در ابیاتی در نازش به حدیقه به کسانی که معانی شعر وی را استراق می‌کنند، هشدار می‌دهد که نظم آنها بیجان خواهد بود:

وانکه این مسترق کند باشد همچو آن کس که خاره بترشد
دزد اینند زیرک و ابله چون دبیران ز نقش بسم الله
گرچه صورت نگاری آسان است جان نهادن نه کار ایشان است
صورتی کاندرو نباشد جان کی شود سوی او ملک مهمان
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۱۳)

۲- ۵ عوام‌زدگی و بیسوادی و جهل شاعران. نادانی و بیسوادی شاعران، که می‌تواند محرک آنها به سوی انتحال باشد از عوامل دیگری است که سنایی را به زشت یاد و نقد شاعران برمی‌انگیزد. حکیم غزنوی در انتقاد از این شاعران، که از آنها به «یک رمه ناشیان شعر پراش» تعبیر می‌کند، می‌گوید:

یک رمه‌نا حفاظ و نایبنا در عبارت فرخچ و نازیبا
هیچ نشناخته معانی را بدزبانی ز خوش‌زبانی را
تا به از آفتابه نشناسند شکل چرخ از دؤابه نشناسند
(همان، ۶۴۸)

عوام‌زدگی نیز از عواملی است که سنایی را به هجو شاعران برمی‌انگیزد. اصلاً خوارداشت عوام از موتیفهای شعر شاعر غزنه است. حکیم غزنه، کار عامه را «خری» توصیف می‌کند و می‌گوید عوام، گاو را در خدایی باور دارند اما نوح را از پی پیامبری قبول ندارند؛ از این رو از پی ردّ و قبول عامه، نباید خود را «خر» کرد (ر.ک. سنایی، بی‌تا: ۶۶۳). وی در هجو شاعران عوام‌زده می‌گوید:

یک دو فصل رکیک کرده زیر
بر خبّاز و کلبه هراس
پیش قصاب و مطبخ روّاس
بر اسکاف و درزی و خفاف
کرده از کدیه شهر زیر و زیر
زده در شاعری هزاران لاف
خزف و درّ به یک نمط سفته
همگان مدح ناسزا گفته

(همان، ۶۴۹)

در مقابل عوام، خواص قرار دارند. سنایی در چکامه‌ای نازشی به شاعران مدّعی می‌گوید که شعر آنها به نزد عوام گزیده است و آنچه گزیده عوام است، گزیده خواص نیست که به شعر او توجه دارند. وی در تمثیلی، ارزش شعر عوام‌پسند را یک‌دهم ارزش شعر مورد توجه خواص برآورد می‌کند:

کآنچه گزیده است به نزد عوام
کآنچه دو صد باشد سوی شمال
نیست سوی خاص بر آن سان گزین
بیست شمارند به سوی یمین
(سنایی، بی‌تا: ۵۴۷)

۳-۵ اتّصاف شاعران به صفات مذموم اخلاقی. اتّصاف پاره‌ای از شاعران به ردّایل اخلاقی چون کبر، حسد، حرص، آز و... حکیم غزنه را به زشت یاد و گاه تخریب شخصیت آنها برمی‌انگیزد. وی در ابیات در نقد چنین شاعرانی می‌گوید:

مشتی از این یاوه درایان دهر
یک رمه زین دیو نژادان شهر
جان کدرشان ز انا در انین
با همه شان کبر و حسد هم قرین
(همان، ۵۴۶)

راست گویی حکیم صابونی است
مایه خبث و جهل و مأبونی است
(سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۵)

۴-۵ پوستینگی شعر. حکیم غزنه در نقد شعر بعضی از شاعران به پوستینگی شعر آنها اشاره دارد. اصلاً تفکر سنایی به رمز و نکته و مغز معطوف است. سنایی در هجو طالعی، شعر وی را ترّهات و چون پیاز پوست بر پوست توصیف می‌کند:

چون پیازست شعرش ار چه نکوست تا به پایان چو بنگری همه پوست
 مانده در صف ناکسان ازل از مدیح و هجا و زهد و غزل
 هر کجا ترهات او خوانند ژاژ طیان چو موعظه دانند
 (سنایی، ۱۳۷۴: ۶۸۶)

نتیجه‌گیری

نتیجه‌جستار این شد که سنایی در تعریف شعر بر دو عامل وزن و قافیه تأکید دارد و به عنصر تخییل و قعی نمی‌نهد و با آن مخالف است. سنایی با استناد به آیه «الشعراء يتبعهم الغاؤون... الا الذين آمنوا...» (الشعراء) شعر و شاعران را به دو نوع تقسیم می‌کند: شعر و شاعران ایمانی و شعر و شاعران غیرایمانی. وی در تعریف شعر به عنصر «تخییل»، که در تعریف فلاسفه یونان از شعر در شمار عناصر اصلی شعر است، می‌تازد و آن را در برابر «تحقیق» قرار می‌دهد. از دیدگاه سنایی در خرمن شعر، «تخییل» کاه و «تحقیق» مغز و دانه است. خاستگاه این دو نوع شعر، متفاوت است. شعر تحقیق را روح‌الامین و شعر تخییل را تابعه تلقین می‌کند.

سنایی در آثار خود، موضوع نسبت شعر و شرع را بارها مطرح کرده است. از مطالب این جستار می‌توان نتیجه گرفت که اشعار تحقیقی با شرع یگانگی و همسویی دارد اما اشعار تخییلی با شرع بیگانه است.

حکیم غزنوی در آثار خود به نقد و هجو شاعران نیز پرداخته است. نقدهای سنایی هم در ساحت صورت و هم در حیطة معناست. در ساحت صورت، سنایی بر لغزشهای عروضی و بی‌وزنی اشعار پاره‌ای از شاعران معاصرش انگشت نهاده است. در حیطة نقد معنایی، سنایی مسائل متعددی را مطرح کرده است. سرقت ادبی از عواملی است که شاعر غزنه را به زشت یاد شاعران برمی‌انگیزد. عوام‌زدگی و صفات ناپسند پاره‌ای از شاعران عوامل دیگری است که زبان سنایی را به نقد و هجو این گونه شاعران، می‌گشاید.

پی‌نوشت

۱. در حدیقه مصحح مریم حسینی در ابیاتی که در ستایش حدیقه است، آمده که:
 من درین دولت از پی یادی کردم اکنون سنایی آبادی

کوه‌هاش از طراوت و تخییل همچو کوی سرایی در نیل
(سنایی، ۱۳۸۲: ۲۸۵)

بیت دوم در چاپ مدرس رضوی به صورت زیر است:

طاق‌هاش از طراوت و تبجیل همچو جفت سرایی در نیل
(سنایی، ۱۳۷۴: ۷۰۹)

ظاهراً با توجه به معنی منفی تخییل در آثار سنایی، می‌توان با احتیاط گفت که در بیت بالا، ضبط مرحوم مدرس رضوی صحیح است. همچنین در دیوان سنایی مصحح مدرس رضوی در نامه‌ای که سنایی در جواب نامه بازرگان سرخس نوشته، واژه «تخیلات» آمده که ظاهراً تصحیف «تخیلات» است؛ تخیلات با «تسویلات» هماهنگتر است.

سبحان الله العظیم چرا بر تخیلات دیو، منشور «ان جائکم فاسق بنباء» غافل وار بر دین خود نخواند و چرا در تسویلات نفس، تویع «ان بعض الظن اثم»، مسلمان وار بر خود عرضه نکرد (سنایی، بی‌تا: ۱۲۴).

بنابراین بسامد واژه تخییل در آثار سنایی می‌تواند یازده بار باشد.

۲. ضبط این واژه، هم در دیوان (سنایی، بی‌تا: ۹) و هم در حدیقه (سنایی، ۱۳۷۴: ۴۵)، هر دو به تصحیح مدرس رضوی «گاه» و در دیوان سنایی به کوشش مظاهر مصفاً (سنایی، ۱۳۸۹ الف: دویست و بیست و پنج)، «کلمه» است. تصحیح نگارنده قیاسی و با توجه به ابیات زیر صورت گرفته است:

آزمایش جدا کند پس و پیش گه و دانه، بدو سره، کم و بیش
(سنایی، ۱۳۷۴: ۱۶۹)

ناصرخسرو نیز در بیتی خرمن، گاه و دانه را آورده است:

نخواهد همی ماند با باد مرگی بدین خرمن اندر نه گاه و نه دانه
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۱)

مولوی نیز عمل نقد را به معنی «عمل تفکیک و تمایز گندمها (دانه‌ها) از گاه‌ها در وقت خرمن کوبان» به کار برده و سروده:

بر سر خرمن به وقت انتقاد نه که فالاحان ز حق جویند باد
تا جدا گردد ز گندم گاه‌ها تا به انباری رود یا چاه‌ها
(نقل از محبتی، ۱۳۹۰: ۶۷).

احتمالاً مولوی در این ابیات تحت تأثیر سنایی بوده است.

۳. در دیوان سنایی این واژه به شکل «نابغه» و در تازیانه‌های سلوک (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۰۲) به صورت «تابعه» مضبوط است. ناصرخسرو نیز نابغه را به کار برده است:

تا سخنم مدح خاندان رسول است نابغه طبع مرا متابع و یار است
(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۴۹)

ظاهراً با توجه به لفظ متابع، تابعه نیز وجهی دارد.

۴. مصراع نخست در حدیقه، مصحح مریم حسینی به صورت زیر است که درستتر می‌نماید:
شعر بر حسب طبع چون سره است چون به سنت رسید مسخره است
(سنایی: ۱۳۸۲: ۱۳۱)

منابع

- ابولفتوح رازی؛ *روض الجنان و روح الجنان*؛ به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمدمهدی ناصح؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۸۹.
- بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح البخاری*؛ تحقیق و تخریج أحمد زهوه و أحمد عنایه؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۵.
- بروین، د.؛ *حکیم اقلیم عشق*؛ ترجمه مهیار علوی مقدم و محمدجواد مهدوی؛ مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸.
- پورجوادی، نصرالله؛ *شعر و شرع* (بحثی درباره شعر از نظر عطار)؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
- حسینی، مریم؛ «حدیقه حیائی در شعر فارسی»، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهراء؛ ش ۲۳ (۱۳۷۶)، ص ۱ تا ۱۲.
- دهخدا، علی‌اکبر؛ *لغت‌نامه*؛ چاپ دوم از دوره جدید، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- رشیدالدین المیبیدی؛ *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*؛ به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- زرقانی، سید مهدی؛ *زلف عالم‌سوز*؛ تهران: نشر روزگار، ۱۳۸۱.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ *نقد ادبی*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- سنایی، مجدود بن آدم؛ *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*؛ تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- _____؛ *حدیقه‌الحقیقه*؛ به تصحیح مریم حسینی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
- _____؛ *دیوان سنایی*؛ به سعی و اهتمام مدرس رضوی؛ تهران: کتابخانه سنایی، بی‌تا.
- _____؛ *دیوان سنایی*، به کوشش مظاهر مصفا و با نظارت دکتر شاهرخ حکمت؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۹ الف.
- _____؛ *مثنویهای سنایی*؛ بازنگری دکتر عبدالرضا سیف و غلامحسین مراقبی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹ ب.

_____؛ *مکاتیب سنایی*؛ به اهتمام و تصحیح و حواشی نذیر احمد؛ تهران: فرزانه، ۱۳۶۲.

شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ *تازیان‌های سلوک*؛ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۸.

_____؛ *صور خیال در شعر فارسی*؛ تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

صمصام، حمید و فرشید نجار همایون؛ *درآمدی بر نقد شعر فارسی*؛ تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۸.

غزالی، محمد؛ *احیاء علوم الدین*؛ ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی؛ به کوشش حسین خدیو جم؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

_____؛ *کیمیای سعادت*؛ به کوشش حسین خدیو جم؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

محبتی، مهدی؛ «جایگاه شعر و شاعری در هستی از دیدگاه حکیم سنایی غزنوی»، مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد؛ س ۴۱، ش ۳ (پیاپی ۱۶۲)، ۱۳۸۷، ص ۳۳۱ تا ۳۴۶.

_____؛ *از معنا تا صورت*؛ تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰.

مدرس رضوی، محمدتقی؛ *تعلیقات حدیقه*؛ بی‌جا: مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی‌تا.

ناصر خسرو؛ *دیوان*؛ به تصحیح مهدی محقق؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.

نبی‌لو، علیرضا؛ «بررسی دیدگاه‌های زبانی و ادبی سنایی»، *پژوهش‌های ادبی*؛ س ۶، ش ۲۲ (۱۳۸۷)، ص ۱۵۵ تا ۱۷۷.

_____؛ «بررسی و مقایسه دیدگاه‌های سنایی و نظامی»، *کاوش‌نامه*؛ س ۸، ش ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، ص ۴۳-۷۶.

نصیرالدین توسی، محمد بن الحسن؛ *اساس الاقتباس*؛ به تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.

نظامی عروضی، احمد بن علی؛ *مجمع النوادر معروف به چهارمقاله*؛ به تصحیح محمد قزوینی؛ به ضمیمه تعلیقات چهارمقاله به کوشش دکتر محمد معین؛ تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۸.

